

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

خالق داد پغمانی – مونشن

۰۶ جولای ۲۰۱۲

در دفاع از سیاست های پورتال

«"دوکتور" شدن چه آسان، انسان شدن چه مشکل»

۱

در این مختصر فرض را بر آن قرار می دهیم، که خوانندگان عزیز می دانند این ضرب المثل از کجا و بر چه مبنایی به وجود آمده-اگر کسانی ندانند و خواهان تفسیر باشند می توانند بنویسند، تا شنیدگی های خویش را در آن بابت مکتوب نمایم- لذا جهت کوتاهی سخن می پردازم به اصل قضیه.

قبلاً خدمت شما خوانندگان عزیز نگاشته ام که چگونه بعد آغاز همکاری با پورتال این بنده الله که با آن قد و قواره ای که قبلاً در موردش نگاشته ام، در لخبک دروازه هم جای نداشتم، مورد توجه برخی ها قرار گرفته و با حلقه جدیدی از دوستانی که یا همه به مانند خودم با وجود پیری و زمینگیری قلب شان برای وطن می تپد و یا هم نیروئی جوانی اند که می خواهند خرابکاری های ما را ترمیم و کار های ناقص ما را تکمیل نمایند، آشنا شده بدون مبالغه، مرکز تمام بحث ها و صحبت های ما در گام اول خواندن و تبصره بالای مطالب مندرج در پورتال گردید. بر همین مبنا، دیروز قبل از آن که خودم صندوق شیطان را باز نمایم، یکی از دوستان که در همچو موارد و اطلاع رسانی به دیگران دست ده ها "آغا رحیم" توارچی را از پشت بسته است، برایم زنگ زده از حمله شخصی به نام دوکتور "محمد اکبر یوسفی" بالای پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" اطلاع داده دلیل آن را هم حمایت از شخص "محمد ظاهر" پادشاه اسبق افغانستان اعلام داشت.

راستش را بپرسید، قضیه را زیاد جدی نگرفتم و به مثل همیشه نزد خود گفتم:

"کسی که خربوزه می خورد لغزیدن آن را هم به گردن می گیرد" متصدیان و همکاران قلمی پورتال به که است که کار ندارند و زیر پای کدام بزی خار مگیلان نگذاشته اند، تا کسی به آنها کار نداشته باشد. اینها خود از عرصه ۴ سال به اینطرف، بدون انقطاع حتا یک روز، پورتال را با مطالب جدید که اکثر آنها مواضع سیاسی افشاء گرانه

دارد فعال نگهداشته و طی این مدت نه در آسمان- نوشته های آقای "آزاد ل."- کسی از نزدشان خطا خورده و نه هم در زمین- از اکثر همکاران پورتال. با چنین روشی هرگاه کسی بخواهد بالای آنها عقده دلش را خالی کند، نباید زیاد جدی گرفت، زیرا آن بیچاره هم حق دارد و چه بهتر به عوض آن که همان عقده باعث مرگش شود، با عقده کشائی و باد دل خالی کردن، به حیاتش ادامه بدهد.

مگر وقتی امروز تذکر پورتال را عنوانی آقای دوکتور "محمد اکبر یوسفی" از نظر گذارانیدم و از آن هم مهمتر نوشته کوبنده و ارزشمند داکتر صاحب صاحبزاده را خواندم، متوجه شدم که قضیه زیاد ساده نبوده و محدود به باد دل خالی کردن نیست و باید مطلب از اهمیت بالاتری برخوردار باشد، که لحن دو نوشته انتشار یافته در پورتال، آن طور دشمن کش و کوبنده می باشد.

به همین اساس با وجودی که به ندرت و آنهم در چنین مواقعی به پورتال پرچمی زاده رسوا و سایر وطن فروشان "افغان - جرمن انلاین" مراجعه می نمایم، سر به آنجا زده و نوشته مورد نظر را مطالعه نمودم؛ افسوس خوردم که یککاش این کار را دیروز می نمودم تا هرچه زودتر، کسی را که به اکثریت ملت افغانستان اهانت روا داشته، از جانب خود پاسخ می دادم.

خوانندگان عزیز پورتال!

این جمله "بیادداشت:

[*] احترام عمیق ما به شخص آقای دوکتور "محمد اکبر یوسفی" یکی نویسندگان و محققان برجسته کشور، مانع از آن نمی گردد، تا بنویسم:

"محمد ظاهر" آخرین پادشاه افغانستان، پایه و اساس تمام مصایب و بدبختی های فعلی را در کشور از نظر ما گذاشته، بازتاب خونین و نتیجه زیانبار سیاست های ضد ملی و ضد انسانی وی را اکنون مشاهده می نمایم.

اداره پورتال AA-AA «- از این می گذریم که در نقل، نقل قول چه اندازه امانت داری را مراعات نموده اند-

اداره پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" به رگ غیرت سلطنت طلبی آقای "یوسفی" برخورد، با پروئی و دیده درائی افرادی از قشر خودشان که انسان را به یاد "ببرک" شید می اندازد، ضمن آن که ابراز احترامش را به "ظاهر" وطن فروش برخاسته از تربیت خانوادگی و فرهنگی خویش معرفی می دارد، از یک جانب تمام مردم افغانستان و به ویژه چیز فهمان جامعه افغان را به مبارزه می طلبد که چه کسی "سیاست های ضد ملی و ضد انسانی" وی را ثابت نموده تا چنین حکمی در باره وی صادر شده بتواند از آن گذشته این "آقا" که تولد نا میمونش را در عرصه رسانه ها موهون سایت پرچمی زاده رسوا می داند و با کمال تأسف پورتال هم امکان تبارز بین چیز فهمان برایش فراهم نمود، با تذکر این که گویا از کاروی ۴۰ سال گذشته و دیگر نباید به صورت عادی وی را مورد انتقاد و یا ارزیابی تاریخی قرار داد، از طرف دیگر و به مانند همیشه که اهداف و نیت پلیدش را در پناه نقل قول ها و ترجمه هائی از افراد وابسته به نهاد های استخباراتی، می پوشاند، وی را محور ثبات و آرامی در افغانستان معرفی نموده، پروئی ببرک گونه را تا جائی می رساند، که به صورت تلویحی حق ابراز نظر در مورد تاریخ افغانستان را به آنها می محدود می سازد که به مانند جنابشان از قباله های روباه مؤسسات تعلیمی خارج از افغانستان برخوردار باشند.

سرانجام، با تحریف یکی از داستان های فولکلوریک میهن در دو زمینه مشخص یعنی مقام "کاکه" ها در تاریخ این میهن و حدود صلاحیت ها و مسؤولیت های مؤسسه های نشراتی و ویراستاری، فقر قابل ترحم خویش را در زمینه تبارز می دهد. که در ذیل به هر یک از یاهو سرائی ها و اهانتش پاسخ خواهم داد.

قبل از پرداختن به هر پاسخی، باید بنویسم، با وجود آن که مخاطب مستقیم آقای "یوسفی" پورتال و به اصطلاح خودشان "اداره موهوم" آن است، من چرا به مطلب علاقه گرفته و می خواهم به عوض پورتال با این آقای متخصص نزد مردم میهن به محاکمه بروم:

نحستین عاملی که من را وادار می سازد تا با این "آقا" درب یک بحث رویاروی را باز و به چلنج ایشان پاسخ مثبت بدهم، افغان بودنم می باشد. بر همین مبنا به خود حق می دهم وقتی پای تحریف تاریخ کشور و دفاع از یکی از خاینان ملی به عوض محکومیت وی به میان می آید، از تماشای گری خود را کنار کشیده، به قضیه شخصاً نیز نظر بیندازم.

علت دوم بازهم برخاسته از همان موقعیت اول می باشد، چه بحث روی خاندان "غدار طلایی" جنایات و خیانت های آحاد آنها، تقسیم کلاه و چین بین پورتال "افغانستان آزاد-افغانستان" و سایت پرچمی زاده رسوا نیست تا به "مه چی" گفته از کنار آن با سکوت بگذرم، بلکه مسأله به طرز دید نسل هائی از مردم افغانستان که در زیر شکنجه ها و سیاست های غیر انسانی و ضد ملی آن خاندان به خاکدان برابر شده اند، و تقابل این طرز دید با شکنجه گران و غارتگران اموال و دارائی های آنها می باشد.

سومین علت، تعلق شخص خودم به پورتال و اینجا و آنجا آنها را متوجه کم و کاست کارهای شان نمودن است، یا به عبارت بهتر وقتی به خود حق می دهم تا در خمیر پورتال موی انتقاد بجویم، وقتی یکی از اعمال شایسته، ملی و برجسته آنها چنان گستاخانه مورد هتاک قرار می گیرد، به حکم وجدان در دفاع از پورتال قلم برداشته، با قاطعیت اعلام می دارم در چنین موردی سکوت تنها جبن زبان "قورت" کردگان را نرسانیده به نحوی از انحاء برخورد غیر مسؤولانه در قبال تاریخ کشور و بررسی جنایات و خیانت های خاندان طلایی نیز می باشد.

و به مثابه آخرین دلیل، می توانم از توصیه خودم که چندی قبل عنوانی ویراستاران پورتال نموده و آنها را متوجه رسالت شان حین نشر مطالب، نموده بودم یادآوری نمایم.

بر همین مبنا، به نظر من تمام آنهایی که خود را در ترسیم خط مشی پورتال سهیم و شریک می دانند، مسؤولیت دارند تا در زمینه پا پیش نموده در عمل به اثبات برسانند، که واقعاً پورتال از خودشان بوده و حاضر اند در حراست از خط آن مایه بگذارند.

و اما بر گردیم به جواب آقای "یوسفی"!

آقای "یوسفی"، وقتی شما چاکر منشی و سلطنت پرستی تان را می خواهید به مثابه بخشی و یا تبارزی از "تربیت خانوادگی و فرهنگی" تان معرفی بدارید، آیا متوجه شده اید که چه می گوئید و چگونه با این کلام ناسنجیده تان به علاوه آن که به تمام خانواده تان اهانت می ورزید، اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان را که "محمد ظاهر" آخرین پادشاه افغانستان را به مثابه سمبول ننگ و بردگی اجانب شناخته، مسبب تمام بدبختی های میهن می دانند، فاقد تربیت خانوادگی و فرهنگی اعلام می دارید؟

آیا می توانید بگوئید به شما چه کسی این حق را داده تا میلیونها باشندۀ افغانستان را که با شما در مورد ارزیابی با شخص خیانت پیشه و مزدوری به مانند "محمد ظاهر" هم نظر نیستند، توهین نموده و تربیت خانوادگی و فرهنگی آنها را زیر سؤال ببرید؟ من هیچ گاهی نخواستۀ ام در دعوائی که با کس و یا کسانی داشته ام پای خانواده های آنها را به میان بکشم، مگر وقتی اینک شخص خودتان می خواهید، خیانت پیشگی و آستان بوسی خاینان را به مثابه "تربیت خانوادگی و فرهنگی" تان بیان داشته از آن طریق، میلیونها تن چون من نوعی را فاقد تربیت خانوادگی و فرهنگی معرفی بدارید، به ناگزیر باید برایتان بنویسم:

من هم با شما هم عقیده هستم که اینکار از "تربیت خانوادگی و فرهنگی" تان برخاسته است، این را هم می دانم که همان اختلاف در تربیت خانوادگی نه تنها به ویراستار پورتال و افرادی چون من نوعی حکم نموده تا علیه "محمد ظاهر" خاین و میهن فروش دست به قلم ببریم بلکه به میلیونها افغان دیگر نیز همان حکم را صادر نموده است. دلیل آنهم کاملاً روش است، خانواده داریم تا خانواده و تربیت خانوادگی داریم تا تربیت خانوادگی.

وقتی در خانواده های سلطنت طلب، نوکر اجانب، مداحان شاه شجاع ها، ببرک ها و کرزی ها، حمایت از آنها و سر در آستان آنها سائیدن بخشی از تربیت خانوادگی و فرهنگی به شمار می رود و شخصیت های ممثل آن از "رحیم غلام بچه" ها فراتر نمی روند، خلاف آن در سایر خانواده های افغان، اعم از روشنفکر، ملا و مردم عادی نفرت از اجنبی و اجنبی پرستان، نفرت از جواسیس و دزدان ناموس میهن، نفرت از جنایتکاران و قاتلان مردم، نفرت از تمام میهن فروشان در هر لباس و ردائی که خود را پیچانیده باشند، چنان نهادینه شده است که به جرأت می توان نوشت تا آخرین رمق حیات بدان به مثابه بخشی از روانشناسی اجتماعی با آنها خواهد، ماند.

در چنین حالتی است که یا باید بپذیرید که این برخورد رذیلانه و چاکر منشانه، ناشی از تربیت سیاسی مشکوک و دوران خدمت تان به مثابه سگ هر سوار بودن شخص خودتان است و یا این که، تمام خانواده تان به مانند شما شاه شجاع پرست، ببرک پرست، کرزی پرست و در یک کلام خاین پرست می باشد. در شما اگر کمترین اثری از وجدان یک انسان وجود داشته باشد، باید از این اهانتی که به تمام خانواده های ضد استعمار و ضد تجاوز نموده اید، معذرت بخواهید، ورنه از همین تربیون به شما وعده می دهم که با دقت و موشگافانه تمام نوشته ها و کردارتان را از نظر خواهم گذرانید تا به ماهیت روابط شما پی برده علت این گستاخی تان را به همه کس به صراحت توضیح بدهم. شما وقتی به مشوره چند "سنگ مهره" خاندان سلطنت و "بوت بردار" آنها به خود حق می دهید تا به خاطر شیش خاندان سلطنتی به خصوص شخص "محمد ظاهر"، من نوعی و میلیونهای دیگر چون من را فاقد تربیت خانوادگی معرفی نموده به اصطلاح به خاطر "یک شیش پوستین" را آتش بزنید، نباید انتظار داشته باشید که فرزندان این میهن می توانند گستاخی تان را نادیده بگیرند.

من در همین جا پیشنهاد می نمایم، به خاطر آن که دیده شود چه کس و یا کسانی از همین خاک و گل برخاسته و دلشان به حال آن می سوزد، بیانیم اندکی خود را معرفی بداریم تا مردم بتوانند در مورد قضاوت نمایند و به امید آن که شما هم از خود شروع نموده بنویسید که در طی بیش از سه دهه اخیر در کجای تاریخ ایستاده بودید، من از خود شروع می نمایم:

قبلاً هم نوشته ام که در یک خانواده بالنسبه متوسط دهقانی چشم به جهان کشوده، بعد از اتمام دوران تحصیل، باوجود آن که سند لیسانس خود را در دست داشتم به نسبت بی واسطگی در یکی از مکاتب مربوط "مدیرت معارف ولایت کابل" معلم شدم. این حالت تا زمانی دوام نمود که کشورم به وسیله روسها اشغال نشده بود، بعد از اشغال کشور به وسیله روسها و با دیدن میلیونها دهقانی که شجاعانه به غرض راندن اشغالگران خانواده و زندگانی شخصی را گذشته، با برداشتن تفنگ به مقاومت ضد روسی پیوستند، من هم گرفتن معاش از مزدوران روس را بر خود حرام دانسته، به مانند آنها با گرفتن یک تفنگ به کوه بالا شدم. و تا زمانی که آخرین سرباز روسی از افغانستان بیرون نشد، تفنگم را برزمین نگذاشتم، آیا می توانی خودت نیز برای تمام خوانندگان و مردم دلیر افغانستان بنویسی که در تمام آن مدت، در کجای تاریخ ایستاده و رابطه ات با دولت دست نشانده و اشغالگران بر چه مبنائی استوار بود؟ بر مبنای دشمنی با استعمار و دولت دست نشانده و یا هم چاکری و خدمت به آنها؟

فقط با پاسخ صادقانه به این سؤال است که می شود حکم نمود که آیا چاکر منشی ات برای سلطنت بازتاب تربیت خانوادگی و فرهنگی ات است و یا این که ریشه در خیانت پیشگی خودت داشته و اکنون برای تبرئه خود، می خواهی به تمام خانواده ات اتهام حمایت و تقدیس وطن فروشان را ببندی.

آقای "یوسفی" شما به خاطر اثبات موضع خاینانه تان، تا به آنجا پیش می روید که در اساس منکر جنایات و خیانت های ضد ملی "محمد ظاهر" می گردید، آیا شخصاً و یا هم به صورت مشترک با آن سلطنت طلبی که این قلاده ننگین را بر گردن تان آویخته است، حاضرید در فضای یک بحث به گفته شما اکادمیک، نکات آتی را در حیات "محمد ظاهر" مورد مذاقه و تحلیل قرار دهیم تا مردم بتوانند بین من و شما و سایر شاه پرستان قضاوت نمایند:

به خاطر حفظ تسلسل تاریخی و کروئولوژیک، از این که نموده های سیاست های ضد ملی و ضد انسانی "محمد ظاهر" به دنبال هم می آید، و آن دو سیاست از هم تفکیک نمی گردد، از خوانندگان پوزش می خواهم:

در اینجا از نوشته های خاندان "چرخ" که بر صغیر و کبیر و مرد وزن آنها، ظلم و ستم قیاس ناپذیری روا داشته شده است، یاد نمی نمایم زیرا از یک طرف ممکن است آنها را رقیب قدرت خاندانی معرفی نموده در نتیجه سیاست های ضد ملی و ضد انسانی خاندان طلایی را زیر عنوان رقابت سلطنتی توجیه نمائید و از طرف دیگر، با افکندن آتش بر قبر "نادر و هاشم"، بخواهید از معبود تان دفاع نمائید، به صورت مستقیم توجه شما و تمام شاه پرستان را به یکی از کتابهای بی نظیر کشور "افغانستان در مسیر تاریخ - نوشته آقای "میر غلام محمد غبار" - جلد دوم جلب نموده، از شما محقق و دانشمند به گفته خودتان صاحب تألیفات می پرسم، آیا شده باشد که ضمن مطالعات گسترده تان سری هم به جلد دوم آن کتاب زده و از آن طریق با بخشی از ارزیابی دوران سیاه "محمد ظاهر" آشنا شده باشید؟

از آن گذشته، آیا اشتغالات فکری و در یوزگری های سیاسی آنقدر فرصت برایتان باقی گذاشته، که نظری هر چند اجمالی، به کتاب "سرنشینیان کشتی مرگ" - خاطرات عبدالصبور غفوری - انداخته در آن از سرنوشت قاتل "نادر غدار" زنده یاد "عبدالخالق" فرزند دلیر میهن و خانواده آن جوان دلیر چیزی خوانده باشید؟

آقای "یوسفی" که گویا حقوقدان هم تشریف دارید، مگر نه این است که جرم شخصی است و هیچ کسی حق ندارد، جرم را به دیگران بسط داده خانواده ها را به علت عمل یک فرد نابود و مجازات نماید؟ اگر این طور است از شما مدافع "محمد ظاهر" می پرسم که "عبدالخالق" هر چه کرده بود، خودش انجام داده بود، چرا باید مادرش، خواهرانش و برادرش - وضع رقتباری را که آقای "غفوری" در نوشته افشاء گرانه خود، از وی به تصویر می کشد به هیچ فرد صاحب وجدانی اجازه نمی دهد تا به مسبب و بانی آن یعنی شخص "محمد ظاهر" نفرین تاریخ را حواله ننماید - کاکا و ماما و سایر اقارب و دوستانش، چه گناهی انجام داده و در کدام محاکمه ای جرم آنها به اثبات رسیده بود تا با آنها چنان برخورد ضد انسانی و جنایتکارانه صورت بگیرد.

آقای "یوسفی"!

برای آنانی که بوئی از وجدان برده باشند، سرنوشت رقتبار آن خانواده به تنهایی حکم می نماید تا به مانند نویسنده شجاع وطن آقای "صاحبزاده" لعنت خود و تاریخ را به آنها حواله نماید، مگر با تأسف فکر می کنم شما کجا و آن وجدان کجا؟

مگر نه این بود که هنوز خون "عبدالخالق" و خانواده اش نخشکیده بود که شاه خاین، در سال ۱۹۳۵، مقابل چندر غازی که از رضا شاه پادشاه آن وقت فارس گرفت، تاریخ کشور ما را به شاه فروخته و موافقه نمود تا من بعد آن کشور، بتواند خود را ایران نامیده، در یک کلام تمام افتخارات و مواریت تاریخی این خطه باستان را تصاحب نماید؟

مگر نه این بود که خلاف سیاست چاکرمنشانه در مقابل خارجی ها، و قتی در اواسط دهه ۴۰ قرن گذشته میلادی، مردم ولایت کنر از ظلم و اجحاف مأمورین دولتی به جان آمدند و بنای استغاثه را گذاشتند، شاه جبار به سرکوب خونین و قتل عام مردم آن دیار پرداخته، با بمباران قراء و قصابات مسکونی به صد ها نفر را مقتول و به هزاران دیگر را بی خانمان ساخت؟

مگر نه این بود که در همان زمان دو خانواده سرشناس و مبارزی- فامیل میر زمان خان و خانواده صافی- را که نه تنها در نبرد استقلال سهم بسزائی گرفته بودند، بلکه در صورت تشدید مخاصمات بین افغانستان و هند بریتانوی آنروز و جانشین آن دولت نو بنیادپاکستان، می توانستند نقش ارزشمندی را در بسیج توده های میلیونی دو طرف مرز به عهده گیرند به دستور انگلیس با زنان و فرزندان شان به بند کشیده، زندان دهمزنگ را از وجود آنها پر نمود؟ آقای محقق که فکر می کنی تا کسی سند دوکتورا نداشته و گویا چند کتاب تألیف نکرده باشد، حق ندارد بر ولینعت شما انگشت انتقاد بگذارد، آیا هیچ شده است که به خود زحمت داده کتابهایی را که در این زمینه از زنده یاد هاشم زمانی و برادرزاده شان داکتر زمانی مانده است، از نظر گذرانیده باشید، تا به خود حق بدهید در مورد آن جلاد و خاین به کشور به دفاع برخیزید؟

آقای "یوسفی"!

من موضع کنونی شما را در قبال معاهده ننگین دیورند و تعیین سرحدات کشور با دولت نو بنیاد پاکستان نمی دانم تا از شما بخواهم به مانند من اندیشیده آنهایی را که در وقت و زمانش با قبول آن معاهده ننگین به تمامیت ارضی کشور ما خیانت ورزیدند، محکوم و یا ملامت نمایند، مگر این را به خود حق می دهم از موضع یک افغان، برخورد ها ی کاسبکارانه و مزدور منشانه خاندان طلایی را در قبال آن معاهده به مبنای اسناد و مدارک موجود محکوم نموده آنها را به مانند عمو زاده های آنها یعنی امیر عبدالرحمن خان و امیرحبیب الله خان، خاین و وطنفروش بنامم. از آن گذشته، از ۱۹۵۳ به بعد عقد تمام قرار داده های اسارت آور و برده ساز با سوسیال امپریالیزم روس که بازتاب و نتیجه آن را اکنون در وضعیت مستعمراتی کشور می بینیم، به عوض چند صباحی از امکانات بحیره سیاه و مهرویان روسی استفاده نمودن شخص شاه و حواریونش، آن خیانت تاریخی نیست که بتوان بر مبنای آن "محمد ظاهر" را از لحاظ تاریخی به چهار میخ کشید؟

مگر مردم کشور غنی افغانستان را تا گلو در فقر و بد بختی فرو بردن، تا جایی که به ده ها و صدها خانواده از چچگران، فرزندان خود را به خاطر یک مشت نان به فروش رسانیدند، آن جنایتی نیست که باید از "محمد ظاهر" پرسید؟

مگر فرزندان راستین و صدیق کشور را که هیچ جرم و گناهی مرتکب نشده و تمام خواست و نیت آنها خدمت به خلق و بهبود و ضع زندگانی آنها بود به بند نکشید و در عوض میدان را برای میهن فروشان پرچمی - خلقی مساعد ساختن گناه کوچکی بود که امروز فردی به مانند خودت که نمی دانم در کجا و با رعایت کدام مناسباتی به درجه دکتورا رسیده اید، بتواند به دفاع از وی بپردازد؟ مگر آن عمل ضرب المثل "سنگ را بستن و سگ را رها کردن" را نمی رساند؟

مگر سکوت مرگبار شخص شاه و خاندان مفت خوارش در تمام دوران اشغال روسها و حتا احتراز از یک کلمه در سطح موضعگیری سیاسی ابراز داشتن، جرم مشهود دیگری نیست که شخص "محمد ظاهر" را بر مبنای آن می توان به محاکمه کشانید؟

وقتی بعد از سقوط شاه ایران، اسدالله علم وزیر دربار شاه، در کتاب خاطراتش از مزدور منشی و معاشخواری آن شاه هرزه و زنباره یعنی "محمد ظاهر" یاد می کند، در صورتی که واقعاً به همان صفات متصف نبود و واقعاً از محمد رضا شاه پادشاه ایران حقوق دریافت نمی داشت، چرا پا پیش نگذاشت و آن ننگ را از دامن خود نزدود.

اگر از تمام آنچه شمردیم با دست و دلبازی حاتم گونه شما که نمی دانم از کجا فرا گرفته اید، که با گذشت ۴۰ سال قضایا تاریخزده شده برخورد بدان از اساس تفاوت می نماید عجالتاً گذشته و آن را بگذاریم برای بعد و بیائیم به قرن ۲۱ یعنی به اشغال نظامی افغانستان به وسیله امپریالیزم امریکا و شرکاء و کشتار بیدریغ مردم افغانستان به وسیله آنها، مگر در زیر حمایت بمب افکنهای "ب. ۵۲" وارد خاک شدن و به یک اداره مستعمراتی و دولت پوشالی، قبیای مشروعی و قانونیت پوشانیدن آن خیانت بزرگی نیست که باید از آن یاد نمود؟ در همین جاست که باز هم به سؤال این که "چه کسی در کجا ایستاده است" پاسخ داده شود، تا بعداً بتوان در زمینه قضاوت نمود.

برای شما و آن پیرمرد خرد باخته ای که با تحریک خود هیچ گونه آبرویی برای شما نگذاشت، باید بنویسم: اگر تا حال نخوانده اید لطف نموده اینک به کتب تاریخ مراجعه نمائید و در آنجا ببینید که پاسخ یک افغان، یک افغان میهن پرست در قبال پیشنهاد یک کشور خارجی، مبنی بر آن که می خواهد او را به تخت و تاجش برساند چه بوده است و بعد از آن به دفاع از شاه خاینتان پردازید. در آنجا بخوانید که وقتی "هیتلر" برای زنده یاد اعلیحضرت امان الله خان پیشنهاد می نماید تا وی را بر اریکه قدرت برساند، امان الله خان چگونه از موضع یک افغان شرافتمند پاسخ می دهد.

آیا مگر شخص "محمد ظاهر" نبود که در آستانه مرگ یک بار دیگر پول پرستی خاندانی اش را به اثبات رسانیده مالکیت و اموال دولتی را بالای دولت دست نشانده به فروش رسانید تا بدان وسیله مزد خیانت تاریخی اش را در قبال میهن دریافت دارد؟

ادامه دارد